

نثر فارسی در دست‌اندازهای خیابان‌های ایران

نوشین شاه‌رخی

پیشترها، اگر در جمله‌ای کوما و نقطه جابجا می‌شد، به طنز می‌گفتیم: "جمله دست‌انداز دارد." اکنون که گه‌گاهی به سایت‌های ادبی - توجه کنید که سخن از سایت‌های ادبی است - سری می‌زنم، اگر جمله‌ها کوما و نقطه هم نداشته باشند، ولی نثرشان بی‌غلط و رسا باشد، بویژه که روان باشد و با یک‌بار خواندن فهمیده شود، در میان این همه نثرهای پرغلط و مبهم، مایه‌ی شادی است. انگار که نثر فارسی به طرز عجیبی به دست‌انداز علاقه دارد و بدون آن نمی‌تواند به راحتی و آسوده‌خاطر "براند". همانطور که فرهنگ رانندگی در ایران دچار چاله‌های ژرف در کوچه‌پس‌کوچه‌ها و خیابان‌ها و و ترافیک وحشتناک است و قوانین رانندگی از سوی کمتر کسی رعایت می‌شود و هر راننده‌ای قانون خودش را می‌راند، در نثر فارسی نیز هر نگارنده‌ای ساز خودش را می‌زند. مثلاً بسیاری از روزنامه‌نگاران از هر چه کوما و نقطه است بیزارند و خواننده ممکن است در چندین سطر پیاپی آثاری از این نشانه‌ها نیابد. پس خواننده‌ی بینوا باید با رؤیت هر فعل پایش را روی ترمز فشار دهد و بیاندیشد که حال جمله‌ی تازه‌ای آغاز می‌شود و یا نوبت جمله‌ای فرعی است که جمله‌ی اصلی را تکمیل می‌کند و یا کلاً سخن از پاراگراف جدیدی می‌رود. البته باز خواننده کمتر در ترافیک گیر می‌کند، چراکه صورت و معنی واژگان اغلب با یکدیگر این‌همانی دارند. خواننده‌ی علاقمند به ادبیات، از کوچه‌پس‌کوچه‌های اخبار می‌گذرد و به خیابان اصلی ادبیات وارد می‌شود، با این امید که در خیابان پهن‌تر بهتر براند. اما راننده‌ی بدبخت با قوانین جدیدی روبرو می‌شود که با قوانینی که وی هنگام دریافت گواهینامه‌ی رانندگی فراگرفته بود، بسیار متفاوت است. مثلاً جایی که سبقت ممنوع است، همه از یکدیگر سبقت می‌گیرند. نه چراغ‌های سر چهارراه‌ها رعایت می‌شود و نه حریم پیاده‌روها از مانور موتورسواران در امان می‌ماند. سر هر چهارراه هر کسی می‌خواهد زودتر از دیگری بیچد و بی‌نظمی سبب تصادف و ترافیک‌های چندساعته می‌شود. - البته این تصویر برمی‌گردد به تصویر تهران هجده‌نوزده سال پیش، که در ذهن من

حک شده است. هرچند حدس می‌زنم که در این دو دهه وضع بدتر هم شده باشد - حالا شاید برسید که تصویر ترافیک خیابان‌های تهران چه ربطی به نثر فارسی دارد. راستش روز گذشته "نقدی" بر داستانی می‌خواندم، - آنقدر نقد جالبی بود که نه نام نقاد یادم مانده و نه نام کتاب "نقد شده" - اما نمی‌دانم چرا بی‌اختیار به یاد دست‌اندازهای خیابان‌های تهران افتادم. چراکه نقاد ما "نقد" را به شکل "نقد"، "سفر" را به شکل "تفر"، واژگان ترکیبی را جدا و واژگان جدا را ترکیبی نوشته و البته واژگان عربی را نیز مانند "مثلاً" به شکل "مسلن"، "فارسی‌نویسی" کرده بود. باور کنید که در برابر هر یک از این واژگان دقایقی طولانی مکث می‌کردم تا متوجه شوم که منظور نویسنده از نویسش "درگذشته" به معنای پیشترها است، که البته نویسش صحیح آن "در گذشته" است و یا "فوت شده". انگار که چرخ ماشین‌ام توی یک دست‌انداز ژرف افتاده باشد و هرچه گاز بدهم، درجا بچرخد و پیش نرود، من هم به جای کندوکاو در درک مطلب، سر هر واژه‌ای درجا می‌زدم و دیگر نمی‌دانستم که اشکال از ماشین من است و یا خیابان پر دست‌انداز غیر قابل عبور است. مطلب را تا پایان نخوانده در خیابان دیگری پیچیدم و سایت ادبی دیگری را باز کردم که نویسنده‌اش از طرفداران سرسخت "شفاف‌نویسی" است. اما چشمم که به دشنام‌های آب‌نکشیده‌ی نویسنده‌ی سایت به همکارش افتاد، متوجه شدم که این "شفاف‌نویس" ما تحملش را پاک در ترافیک‌های طولانی و تصادفات بی‌رویه از دست داده، طوری که چه خودش به دیگران بزند و یا دیگران به او، با اولین صدای تصادم، دست به یقه می‌شود و هرچه دشنام در چنجه دارد بر سر راننده‌ی دیگر می‌ریزد. تردید کردم که شاید به جای سایت "ادبی"، وارد سایت "بی‌ادب‌ها" شده‌ام. بالای صفحه را نگاه کردم، دیدم که بزرگ نوشته "سایت ادبی". با خودم گفتم که به جای این‌همه وب‌گردی و خیابان‌گردی بهتر است در واژه‌ی "ادب" کنکاشی کنم، چراکه شاید من درک "شفافی" از آن ندارم. هنوز وارد خیابان نشده ترجیح دادم دور بزنم و در خیابان دیگری بیچم. - البته چون از اروپا "آنلاین" می‌شوم، چندان سر پیچ‌ها معطل نمی‌شوم - با سایت ادبی دیگری مواجه شدم که نویسنده‌اش آنقدر باسواد بود و به قدری اصطلاحات عجیب‌غریب بکار برده بود که انگار به جای

ماشین، در سفینه‌ی فضایی نشسته بود و سواد من در درک مطالب وی کافی نمی‌نمود. از آنجا که دیگر حوصله‌ی خواندن نداشتم، تصویرهایی از تهران باز کردم تا کمی خستگی درکنم. تصویرها ترافیک سرسام‌آور خیابان‌های تهران را در هوایی دودی‌رنگ ترسیم می‌کرد.
